

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۴

کتابخانه مجید فهروز
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۵۲۲۸



۴۵۹۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجید فهروز (نامبر المهره) کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *کتابت تصوات حضرت علی و برکته بستران*

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره اختصاصی (۱۴۳) از کتب (خطی) اهدائی

شماره ثبت کتاب: ۴۴۵۰۷

شماره سرلشکر مجید فهروز: ۵۲۷۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۴۳

کتابخانه مجید فهروز
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۵۲۲۸



۴۵۹۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجید فهروز (نامبر المهره) کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *کتابت تصوات حضرت علی و برکته بستران*

مؤلف: _____

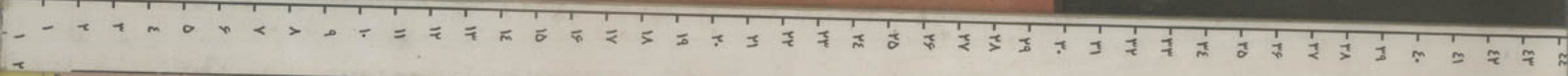
موضوع: _____

شماره اختصاصی (۱۴۳) از کتب (خطی) اهدائی

شماره ثبت کتاب: ۴۴۵۰۷

شماره سرلشکر مجید فهروز: ۵۲۷۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۴۳



کتابخانه مجید تبریز
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۵۲۲۸



۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸

۹۵۹۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجید تبریز

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب

موضوع

شماره اختصاصی (۱۴۳) از کتب (خطی) اهدائی

تیمسار سر لشکر مجید تبریز (ناصر الدوله) کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۴۴۵۰۷

۵۲۷۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۴۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بترین کلامی بود چشم درمان

مستام خانی پسا بر بن محمدیان

قال امیر المؤمنین علیه السلام

۲ گفت ایروندان هر چه صدق و صفا



شیرین زبان شاه مردان ابن عیسیٰ مصطفی

لو کنت العظام انزرت کتبنا

که اجل بر دار چشم حیات ستغفار

در یقین من غیب زاید بات کرد کار

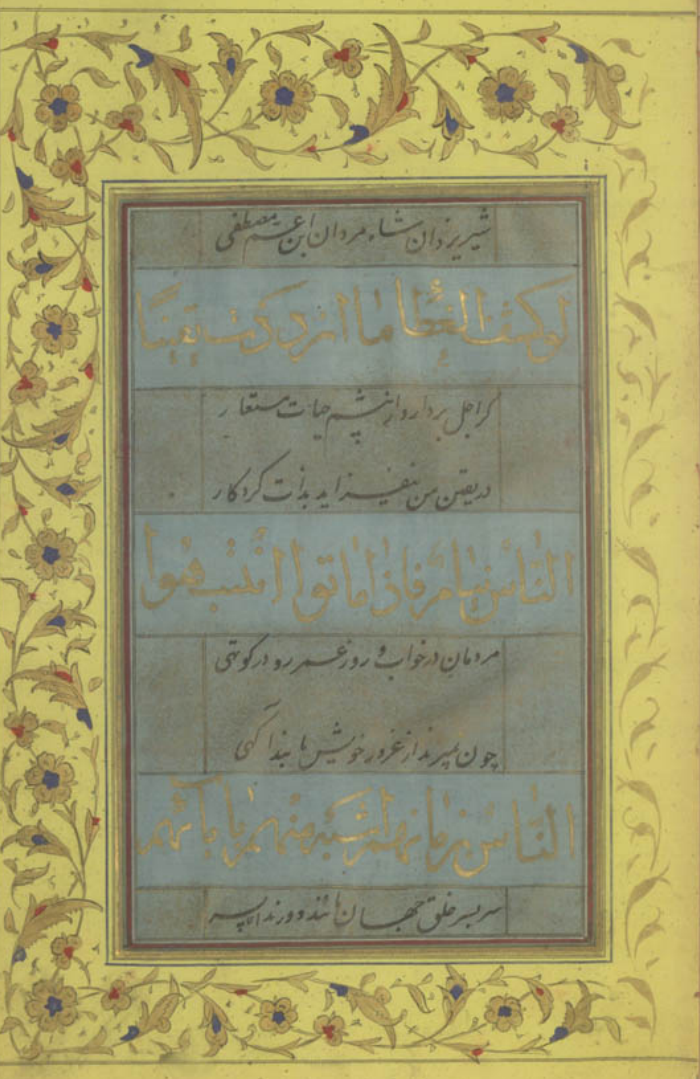
الناس من انفسهم فان اتوا انفسهم

مردمان از خواب روز عشره در کوتی

چون پرند از غور خویش باندگی

الناس من انفسهم فان اتوا انفسهم

سر بر خلق تهمبان اند و زند آید



سینه از صدی کی مانند جسد و پدر

ما هلك امرؤ عرف قده وقال

مرگد خود بداند کرد این از خدا را که

که جهان فرشته کرد در سگالان چو پاک

بقدر کمال امری ما بخینند

دانش آموزان تراد سر جوای دولت

را که کس را بقدر دانش خود قیمت

من عرف نفي فقد عرف ربه

تا کج کم کرد خود را زمانی با خود آبی

خوش را شناس اگر خواهی که بشناسی خلقی

المرء يحبون تحت لسانه

مرد پنهانست در زیر زبان خویش

قیمت و قدرش نیاید تا نیاید در سخن

من عذب لسانه اكثر اخوانه

مرگ خوش گفارشند پیش طوب همان

چون برادش نقد او را و یار محسبان

بالبريب بعد الحرفي قال

در جهان هر کس که تکلی بکند با خاص و عام

مردم از او باستند اول جاست علام

بشتر مال الجبل فجان و اقام

هر چه کردار و بچینل خیر و از نیر کنسار

یا ملت کرده لغارت یار و میراث خوار

لا انظر الى من قال وانظر الى ما قال

در سخن نیکو اهل کن سخن کور اسپین

کز فیران در وجود آید ششهای کزین

الجموع عند البلاء تمام

در طیت کز گئی افغان و سوز و اضطراب

مخت فزون کرده و محمد مردم مانی را تاب

لا اظفر مع البغي و قال

چون شکر بر مراد خودی باید طغف

ای خود پرور ز سپیداد و تعدی گذر

لا تثار مع الكيس

بر کاد و انجوت و کبر و سنجی شد شعار

می حکس مخرش کویا ز صغار و اکبار

لا يترفع الشيخ و قال علي بن ابي طالب

بخل و سیکولی کز در مجمع و مریح ذات

در سخاوت کوشش کنواری مع اخیار

لا اصبحت مع النعماء وقال

تدرستی گرمی خواست ز کم خوری طلب

در قناعت کوشش کم خوری و کم خوری طلب

لا شرف مع سوء الأرب

لایق نام و بزرگی نیست مریه ارب

ای خردمند از ارب سرمایه دین طلب

لا اجناب من عرما مع الحض

با وجود حسن و نعت دور بودن از ستم

پنج خصص از بزرگی طلبی سفارشات دوام

لا ارضع مع الحسد وقال

دعوی راضعت این عالم کسب ایست

که بجای بگذرد اگر کسی نه و بعضی جسد

لا اخبذ مع مزوءة من كلام

بیکند پنج محبت را زنج و بن بکسج

کم نشین ز نهاد با مرد بچون بد مزاج

لا سواد مع انتقام وقال

جمع نتوان کرد با ستم انتقام و سرور

کینسه در خاطر ندارد که خواهد مگر

لا تزيار مع السر عيانة

چون روی شش غریزی روی در آزار
تا پسندت سر از زانوی غمت بر آید

لا صواب مع نرك المشورة

اگر سنجو امی که شناسی خطار از صواب
مشورت بر در همه کاری بزرگ شیخ و ساد

لا مرقاة لك كنوب

از مروت دور شد آنرا که عادت شد در کوب

راست از پیره دولت نماندی فرسخ

لا اقفاؤا لملوك ومكالمه بالهد

از ملوک این سبایش زود فاداری محو
دل بجهدا و بسند و راز خود با او گو

لا كرم من التقي وقال

چون کرامت زب خود از مردم پر میسر کار
گفت محمد اندام الفت کم بقران کرد کار

لا يشرف اعلى من الاسلام

آنندگی خود کم در کفر و نادانی لغت

کادمی رایش برتر از سلمانی ترف

لا معقل احسن من الومع

از بدی پرینگر که قرب حق داری طس

کادمی رایش حکمر پنا سے ازوع

لا یشقیع اشج من التوب

چون کتک سے کره باشی و پر باشد بش شیخ

توبه و عذر کفایت بهرست از شیخ

لا لباس اجماع من السلامه

سرکار و اطاعت امر و سلامت در راست

برده و مهرانها خمر کرده باشد در حور است

لا واه اعیانم الجمل و قال

امیح دردی نیست مردم از نادانی تیر

مرد را دانش کند سوی سعادت ریسر

لا مرض احسن من قلنا العفول

مرد را در بستر حرمان خندان خواروار

میج بیماری نازد چون کوه عفتی مکار

لسانك بقضيبك ناعقونك

هر چه عادت شد زبان از آنها صاف می کنند

کتابخانه مجید نهور
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

برو بانی مردار پوسته رسوا میکند

المزید علیما جملان قال

زند انداز قصور خویش مری مردان
و سخن آن چسبند آسکارا و چسبند

و عمر الله امر اعرف علمه و لا یغیب

رحمت حق بر خرد مندی که قدر خود خست
و ز طریق خود گشت دیار جرمت خست

اعانه الامم انداز تا کبریا للذکب

بر کز چون آفتی کبار کی قدرش بخواه

و در کوره غدر کونی تازه کرد آن کس

النصح بین الملل لا یفترج و قال

در میان مردمان حکمت نباشد سودمند
یک در غلوط نصیحت خویش کوار آمد چو مند

اذ امر العقل تفکر الکلام

مرد چون عقلش نغزاد بگاید در سخن
تا نیاید فرصت شهادت شاید در من

التفیع بینا ح الطالب

چون نباید غنی بر بر مراد خود خسته

شد شفاست خواه حاجتمند چون این اور

الشرع مع الباس و قال

راحت ارجونی منبذ میدد مال کسان
بره خوای سده بخشنده روزی سان

الحرب مع الخضر من كتابها

تا توان بر ارض سرس ای خرد پرو کرد
کادمی را حرص از مرد و لعی محروم کرد

که من از این بجام حقیق علیها او

بر فراخ بکنس کس عادت کرد شد مکار و خوار

ز بزرگان کینه دار و تر در خوانی تا و

عبد الشوق ای کرم عبد الرق

بند شوق بود تیرت را سپه
وز کسیران و غلام زر خرید و خوار تر

مکانت عوده کف انصافها

سر که ز نسبت ایدل از دست او چوب و آب
زیر دستانش برانید بد و خواری طلب

قلب الایسوق فی فیه

مرو نادان هر چه در دل دارد و در خوان

وزیران خوشن پوستاند در زبان

الحاشد مضاف علی من لای ذنب

دولت و محنت خدا بجهت خود غم نمی خورد

دولتی را چون گناهی نیست خشم از وی چه بود

کفی بالظفر شقیعاً للذنب

برگند کار از ظفر مانی ز روی آفتاب

آن ظفر نماند که کردانی شقیع آن گناه

مرتب سابع فیما بصره و قال

لی خرد سمار گوشه در زبان کاری خود

از طمع خیزد مدلت و ز قناعت اجرام

احذر وانفاد التعمق فاکل شایر

ای تو اگر بر خدز باش از زوال اقبال

ز آنکه نمیش چون رسید آورده بشن مجال

اکثر مضایع العفول تحت برقا

چون علم بر بسته خضر بر افراز طمع

عقلهای زیر کان ز نادانند از طمع

الباقی من جزو السجاع عبد و قال

انا امیدی از غلایق موجب از کرمیت

برو ایستد بس مردم لیر بند کیت

ظن العاقل كنهاته

شدگان غفلان چن ظن اشکر صواب

در عدال از اشارت های دل نازخ صواب

من نظر اعتراف و قال

چشم عبرت بر کشمال جهان نیکو بین

بد کن تا بد ز پیشی ای سر مندرگین

العداوة شغل شایع

دشمنی کینداری ال رن خود را دشمنی

هر چه کرد و دید تران باز دارد سستی

القلب اذا اكتفى عنى

دل چو رفتم معالی شد طول و راهیل

را که تکلیف زیادت آورد کوری دل

الانكب صورة العقل

قول و فعل خوب باشد صورت عقل ای آید

این نشان در هر کجایی از ادب دار نصیب

لا خباء لکم بصر و قال

سر کاه و احوص غالب گشت ترش کم شود

ابد در رویش باید پشتر اعظم نمود
 من لا تأسف له صلبه اصابه
 هر که اعضای زیرین است و زشت بود
 باشد ای دل مرغ چشم و تحت روی بزبان
 تفاق المروی لذو من کلانا
 ارتفاق مردمان خاطر بشو بچار که
 آزار نانی خویش را از خواری بچار که
 نغز الحامد که در ضمیر من کبابین
 نعمت و اسباب نادان نزد ارباب صلاح

است چون تپان بر لبی در میان شرح
 المخرج اکتب من الضبر قال
 از ملاخضر کردن نیست تپری در
 که شکسای بود آری بی دشوار
 المسؤل حتی یجسد و قال
 هر صاحب نیز اگر باستندی کرد و عهد
 چون بجای آورد او عهد بود آرد مرد
 اکبر الاعناء اخصامه مکین
 هر که پنهان شمت در برابر دستدار

بدترین شمنات ای سرفیض مدار

مطلبه الا یغیبه خانه ما یغیب

مرکه جو یا پنجه در کارش نیاید لیگان
کم کند چسبزی که در کار است اورا جاود

السامع الغیب بعد المغنا بیهتم

غایبی را که کسی نسبت کند غیبی که
سنگ کن و زنده در آن غیب شدی و می

الذامع الطمع و قال

سج شادی نیست نه غم هیچ است لی در

نوش با نیش است کل با جار و خاری طمع

رب طمع کان و قال

طمع صادق ان کن تو در ان طمع
را که کس سیری زیند سر خوان طمع

البعی سائل الی الحبن

از ستمکاری و لایاکی نداری هیچ باک
میکند مرد ستمگر را ستمجوی لاک

کل حیزه منقره مع کل

مختار است میا کا نذر و با ندر محال

ایکسان کی بلا و شربت کی ملال

مگر فکر کنی عواقب کہ نتیجہ

مگر فکر عاقبت کار وہی ہو دوسرے

وہی ہو لذت دنیا مگر وہی ہو سیر

ان احوال المقارن رضائے اللہ

نیت ممکن ہے پارہیز گردن از عاصا

کم شود تیر مردم پس تفسیر خدا

ان احوال القدر مطلق التجدد

اعتقاد حق عثمان خستیا از مار بود

حون مسرود آمد قضای تو ختم کر و چو سجود

الاحسان بقطع اللسان

باعتقاد ایسا نیکی کند اہل مسرود

ز آنکہ شیخ کوئی زبان مردم پر سیر

الشرف بالفضل بالانصاف

ایک جاہ و سروری میجوی از اسل و نیت

نیت ممکن سروری بی مایہ فضل و ادب

مراد فی شجاعت قلہ باق و بدلی

مگر کہ را بنود سادہ ششم و یکی بر زبان

پس جان بسیار خندیدت زیر مرومان

السَّعِيدِينَ وَعَظْمَاءِ بَيْتِهِمْ

مرکز نگارزند در وقت دوی سحر
ندکره مو شمن یکت از پند غیر

الحِكْمَةَ ضَالَّةً الْمَوْفِقِينَ

حکمت و ایمان خسر شد بهم روز است
زان می جوید حکمت تو مناس حق پرست

الْشَّرَّ جَامِعِ لِسَانِ الْعَبُوبِ

اردی عادت کن در روز اسو کند

شش مرد و عیبهای زشت او پیدا شد

كَرَّةُ الْوَفَاقِ نَقَاوُ كَثْرَةِ الْخِلَافِ

از وفاق که شمارا بدیدل پیدا افتاق
در خلاف رعداوت خیزد و رخ فراق

مَرَاتِ اَمَلٍ نَخَّاسِبٍ وَمَنْ كَلَامِهِ

بروز امید بس نویسد شد امید وار
دل بر سپری مبدای خرد و دان شود

مَرَاتِ مَرْجَاءِ بُوْدِي اِلَى الْخَيْرِ

آرزو مند وصال آسب بجزان میشد

مَنْ

پشتر آمد مردم را بجزمان مکتب

ز تبار سراج بودی اله الحسنة

بهر سودای دل چه منوری وجود خود چو نمود
شتر مردم ز یان پسند از سودای سود

لغات العاقلین فی قلبه

سخن و در دل کند دارد مدام همس خرد
آز دل ز خصمت نماید بر زبانش کند رو

قلب الاخوی فی فیه و قال

کردل نادان بودی آتبع قول زبان

در همه کاری خود انمان مدد کار از خرد

لا تنکل علی المنفقاتها ضایع

بهر هوا آرزو کیسه کن ای بوالکوس
تا حمق را آرزو سر پایه عورت پس

ما بدنی صفحہ الخوفک اعرض

سر که رو در تو چو کشت در خاک شود بر مهر تو
واکنده از حق رو بگردان شود رویش سینه

ان املقته فاجر الله بالصدا

اگر جو س داری تو باز گانمی با کرد کار

القول

بیت

مفسر از دست کز اندر خاکت زینار

مَنْ عَمِلَ عَمَلًا مِثْلَ عَمَلِ مُحَمَّدٍ يَحْتَسِبْهُ

چند در بنامیدی بگذر از فکر حجابان
کز کعبه کعبت اجل رسیده بازو آنگهان

أَنْ تَصِلَ إِلَى الْبَيْتِ الْأَطْيَرِ فِي الْقِيَامَةِ

چون پایی نعمت اندک شود سپید غرور
سگر سگین ایجا برفت باقی غفور

مَا أُضِلَّ جَدَّكَ سَبًّا الْأَطْيَرِ فِي فَلَانَا

بیتا کز نام از دست کسی سب می توانی یافتن

در کنار روی انیس باید آتسای سخن

أَكْرَمَ الْأَنْبِيَاءِ حَسَنَ الْخَلْقِ وَنَمَالَ

در عذاب خویش کوشیده مرده بخور و رو
خوی نیکو پیش وانا بهتر است از هر آرد

أَكْرَمَ الْأَنْبِيَاءِ حَسَنَ الْأَرْبَابِ

از نسب هرگز نیاید کس بزرگی می آید
کز ارباب داری حاجت کبری نام

أَفْضَلَ الْفِرْعَوْنَ حَسَنَ الْكَلَامِ

بهترین از روی حسنی حقیقت احمی از حسان

شهباز عادل کلام شاه مرد زاپان

أَوْ كَشْرَ الْوَيْشِ الْعَجَبِ وَتَمَالَ

مرد خود پس بی ریشتی همکار و نمران
ماند اندر سنگهای وشت آباد و حجاب

أَعْنَى الْفَنَى الْعَقْلَ

گرفت و داری و مالت زیت عیش شکی
مغلس و انما کجا در قدر نادان غشی

الطَّامِعِ فِي شَأْنِ الدَّلِّ وَتَمَالَ

مرد طامع دار و اندر خانه خواری قسم

از زبان خود معنی دادی مدلم در بیان

الْجِبَلِ سَجْدَ الْفَقْرِ بَعِثْ فِي الدُّنْيَا

همی شتابد سوی درویشی بچین در مکان
این حجاب چون فطسان روزگار است

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي لِيَا لِيَا لِيَا لِيَا

یا الهی بی ریاضت گزبان چه بود دل
زشت گوید یا بد پسندیدار و در جا مهمل

الْأَلْفَاظُ شَهْوَاتِ الْجَنَانِ وَتَمَالَ

ملاح ۱۱ الجنان شهره ۱۲۸۱

مجید فرود

احمد الهی

بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

